

چه گونه غرب راه خویش را در افغانستان گم نمود

بخش چهارم

در ماه جنوری ۲۰۰۶ سندیکه روابط بین جامعه بین المللی و افغانستان را برای پنج سال آینده تنظیم نمود، به حیث جزء از پلان افغانستان مورد تصویب قرار گرفت. کنفرانس لندن کمکهای اقتصادی پس از کنفرانس بن را برای افغانستان که به ده عشاریه پنج میلیارد دالر در پنجسال آینده بالغ میگردد، وعده داد.

البته این وعده ها صرفاً در چوکات اعلا میه باقی ماندند تا به حیث تضمینهای عملی. در دو کنفرانس قبلی توکیو {۲۰۰۲} و برلین {۲۰۰۴} کمک کنندگان مبلغ مجموعی سیزده عشاریه چهار میلیارد دالر را در جهت اعمار مجدد افغانستان وعده دادند. {وجود ضروری را حکومت افغانستان و بانک جهانی بیست و هفت عشاریه پنج میلیارد دالر حدس زده بودند.}

در رابطه به مسایل مالی کشور های امداد رسان صرفاً سه عشاریه سه میلیارد دالر را تا فبروری ۲۰۰۵ برای اعمار مجدد افغانستان تخصیص دادند. از همان آغاز کمکها به تناسب فعالیت های نظامی بطور عموم ارجحیت دوم را داشتند. در طی سالیان ۲۰۰۱ و ۲۰۰۸ حکومت امریکا ۱۲۷ میلیارد دالر را برای جنگ افغانستان اختصاص داد و قوای مسلح انکشور روزانه تقریباً صد میلیون دالر را در این راستا بمصرف میرسانیدند. بر عکس مجموع کمکهای روزمره بین المللی اعطا شده به افغانستان به ۷ میلیون دالر میرسید.

بعباره دیگر مصارف نظامی امریکا در افغانستان بین سالهای ۲۰۰۱ تا ۲۰۰۵ یازده مرتبه بیشتر از وجوه بود که انکشور در امور ساختار مجدد، کمکهای بشرخواهانه و اقتصادی و تر بیه قوای امنیتی افغان بمصرف رسانید. بخاطر تصیح قسمی این بی تناسبی ها، سفیر وقت امریکا در کابل، رونالد نوومن، در اواخر سال ۲۰۰۵ کو شید تا تقاضای اداره انکشاف بین المللی امریکا را بخاطر تخصیص ۸۷۳ میلیون دالر {۲۰۰۷ _ ۲۰۰۸} جهت بهبود امور شاهراه ها و تاسیسات برقی و زراعتی جامه عمل بیوشاند. لیک پس از کنترول شعبه اداره بودیجه در واشنگتن صرفاً ۳۲ میلیون دالر برای مصارف اضافی اقتصادی مورد تصویب قرار گرفت.

کمکهای امریکا بخصوص با تأکید بر مساعدتهای هنگفت تخنیکی و شرط خریداری از مواد و خدمات امریکایی وابسته بود. در این راستا بطور خاص جاپان، جرمنی و امریکا تخصیص کمکهای شانرا با بکاربرد کمپنیهای خصوصی شان رقم زده اند.

نمونه برجسته این امر در اختصاص کمک ۶۶۵ میلیون دالری امریکا به کمپنی لویس برگر انکشور جهت اعمار سرکها، پندها، مکاتب و سایر ساختمانهای رو بنایی در افغانستان تا سپتامبر ۲۰۰۶ اشکار شد. کمپنی مذکور امتیاز عقد قرارداد ساختمان شاهراه کابل قندهار را به قیمت معین هفتصد هزار دالر فی کیلومتر بدست آورد در حالیکه کمپنیهای رقیب بین المللی حاضر بودند تا آنرا فی کیلومتر دوصد و پنجاه هزار دالر به اتمام رسانند.

طوریکه روبین برنت گفته بود: حکومتی که نتواند مصارف عامه را به پارلمان خویش گزارش دهد، بمشکل میتوان آنرا دموکراتیک خواند بدون در نظر داشت انکه چند مرتبه انتخابات را براه انداخته است.

زمانیکه کرسی در دور دوم انتخابات سال ۲۰۰۹ با وجود جعلهای فراوان پیروز شد، حتی مبصرین امریکایی بدین معتقد گردیدند که سیستم ریاستی افغانستان دارایی نواقص فراوان بوده و ایجاد سیستم ثبات سیاسی را سد مینماید.

مبصرین بین المللی پس از سال ۲۰۰۸ به ارزیابی این مسأله پرداختند که پیوندهای مشخص میان ناکامی دولت، عدم مؤثریت کمکها و اغتشاشات روبزاینده وجود دارد. کمیت جنگجویان طالب قوس صعودی را پیموده است. این تعداد در سال ۲۰۰۴ به ۹۵۰۰ نفر در سال ۲۰۰۵ به ۱۲۵۰۰ در سال ۲۰۰۶ به ۱۷۰۰۰ و در سال ۲۰۱۰ برقم تقریبی ۲۵۰۰۰ نفر بالغ میگردد. با وجود انکه تا ئید ارقام دقیق غیر ممکن میباشد. عاملی چون خوش بینی کورکورانه و سهل انگاری در سالیان ۲۰۰۲ _ ۲۰۰۵ در ایجاد زمینه های احیای مجدد طالبان در سالهای ۲۰۰۶ و ۲۰۰۷ نقش بارزی را ایفا نمود.

رونالد نیومن صریحاً بدین نتیجه رسید که راپورها و گزارشات پیرا مون پیشرفت در افغانستان که وی قبل از اشغال وظیفه اش به حیث سفیر به آنان در واشنگتن دست یافته بود، بطور خطرناک مبالغه آمیز بودند.

بطور کل سیاست ناتو عمدتاً از این نگرانی ناشی میشد که افغانستان چه میتواند برای ناتو انجام دهد نه اینکه ناتو برای افغانستان چه به ارمغان میآورد.

نظریه دال بر اینکه توسعه حکومت مرکزی بدیل مشروع و عملی برای شیوه حکومتداری پشتونها خوانده شود، از دیدگاه سیاسی و تاریخی ناقص از آب بدر آمد. از نظر کابل پروبلم استراتژیک در سال ۲۰۰۶ در آن نهفته بود تا اتحاد

آسیب پذیر تا جکها، اوزبکها، هزاره ها و پشتونها که در قرابت با هم در حکومت سهم می‌گرفتند، تأمین گردد. نگرانی ناشی از سقوط حکومت و براه افتیدن جنگ داخلی هرگز کرسی را رها نمی نمود.

طالبان با زنده نگهداشتن روحیات جنگ می‌وند، بدین امر تأکید مینمودند که دشمن تاریخی یعنی برتانیه بخاطر انتقام جوئی دوباره بدینجا آمده و مصمم اند تا ثروتهای ناشی از کشت موادمخدره را در جیب خویش بریزند. طرز تفکر اکثریت مردم محل چنین بود. در کشوری که مملو از توطئه ها و شایعات فراوان است، ادعا های غیر واقعی میتواند از اعتبار برخوردار شود.

تلاشهای بین المللی بطور نا امید کننده غیر متجانس و پارچه پارچه بود. این امر مبین مداخلات چند جانبه بود. تعدادی از کشورها، سازمانهای بین المللی حکومتی و غیر حکومتی، شرکتهای خصوصی و گروههای علاقمند همه و همه فعالیتهای خویش را در افغانستان با اجندهای نا همگون به پیش میبردند.

همه بدین امر توافق داشتند که موادمخدره پروبلم عمده را تشکیل داده، فساد را دامن زده و ارتبای مغلط را میان گروههای جانیان، شورشیان، اقوام محل و حکومت ایجاد مینماید. درواقعیت افغانستان بطور همه جانبه بیک دولت موادمخدر مبدل شده بود ولی با آنهم طرحبندی یک سیاست گسترده و وسیع در مبارزه بر ضد موادمخدره نا ممکن به نظر میامد.

در سالهای ۲۰۰۷ و ۲۰۰۸ وضع امنیتی رو به وخامت فزاینده بود. قوای کمکی امنیت بین المللی {آیساف} تأیید نمود که در این سالها حملات بر نیروهای افغانی و بین المللی یک بر سه افزایش یافته بود. شورشیان همچنان بر اهداف حکومتی توجه شانرا مبدول داشتند که حملات بر آنها ۱۱۹ فیصد افزایش را متبارز میساخت.

ولی برای امریکا، که عراق را ترجیح می داد، هنوز هم افغانستان به حیث {جنگ فراموش شده} تلقی میشد. بقول ادمیرال مشایل مولن، لوی در ستیز قوای مسلح امریکا، { در افغانستان چیزی را انجام میدهم که قادر بدانیم. در عراق چیزی را به منصفه اجرا میگذاریم که باید آنرا انجام دهیم.}

برای مردم امریکا مناطق قبایلی از خطرناکترین نکات جهان محسوب میشوند. در کلیه دوران مداخله تصمیم در مورد اینکه ایا پاکستان به حیث متحد و یا مانع در جهت تأمین منافع و نگرانیهای غرب در افغانستان عمل نمود، برای غرب خیلی دشوار بود.

آی اس آی و نظامیان پاکستان خطوط اساسی سیاست انکشور را در قبال افغانستان و بنیادگرایان اسلامی تنظیم مینمایند. آی اس آی در بکاربرد شیوه های ماکیاوولستی استاد همه بود.

بعضی سیاستمداران غرب بدین باور اند که پاکستان نقش اساسی را در جهت حل دایمی مسئله افغانستان ایفا مینماید در حالیکه حلقات دیگر پاکستان را جزء اساسی پروبلم تلقی مینمایند. علوئاً یکتعداد زیاد دیگر چنین استدلال مینمایند که ثبات پاکستان در تناسب به افغانستان برای امنیت غرب مبرمتر بوده و سیاست غرب در مورد افغانستان باید بازتابگر این امر باشد.

پاکستان دو نگرانی عمده دارد: اولی از هم گسستگی داخلی و یا از هم پاشیدن بالقوه انکشور، دومی موجودیت هندوستان در مجاورت انکشور. این دو فکتور قلب سیاست پاکستان را در قبال افغانستان و گروههای مسلح در مناطق قبایلی تشکیل میدهد.

مداخله غرب به این نتیجه گیری صریح می انجامد که حل و فصل دوامدار تراژدی افغانستان و یا مسئله امنیت بطور کل نمیتواند بدون درنظرداشت نگرانیهای امنیتی پاکستان تأمین گردد. طرحبندی استراتژی مؤثر برای افغانستان مستلزم تدوین استراتژی در سراسر منطقه میباشد.

هند پس از سال ۲۰۰۱ چهار قونسلمگری را علاوه بر سفارت اش در افغانستان ایجاد نموده، با اعطای مساعدت پنجمصد ملیون دالری به حیث یکی از شش کشور عمده کمک کننده بی المللی به افغانستان درآمده، و ضمناً مساعدتهای خویش را در ساحات کلیدی چون اعمار شهراه استراتژیک در نزدیکی سرحدات پاکستان فراهم نموده است. اینها همه نگرانی پاکستانی ها را تشدید بخشیدند.

جنرال مشرف در اواخر سال ۲۰۰۱ به قوای هوایی امریکا حق پرواز و اقامه در انکشوررا اعطا نمود. در طی سالیان بعدی پاکستان به دهلیز لوژستیک امریکا در منطقه مبدل شد. بینترتیب تا سال ۲۰۰۸، تقریباً هشتاد فیصدمواد کارگو و چهل فیصد مواد سوخت مورد ضرورت قوای امریکا و ائتلاف در فعالیتهای شان در افغانستان از طریق خاک پاکستان عبور مینمودند.

در مقابل بین سالیان ۲۰۰۲ و ۲۰۰۸ امریکا مجموعاً شش عشریه شش بلیون دالر کمک را در اختیار پاکستان {سالانه یک بلیون دالر} در جهت مقابله علیه افراط گرایان گذاشت.

قوای مسلح پاکستان قسمت اعظم این وجوه را جهت خریداری و انکشاف سیستم سلاحهای مدرن بشمول تسلیحات ثقیله به مصرف رسانیدند. اکثریت این سلاح ها نه در مبارزه علیه طالبان و القا عده بلکه در جهت تعمیل سیاست بازدارنده علیه هند بکار گماشته شدند. بر اساس تحقیقات انجام یافته اضافتر از نصف وجوه تأدیة شده امریکا بخاطر تدارک

تسلیحات و طیارات جنگنده، ثلث آن بخاطر طیارات کمکی و ده فیصد آن جهت تأمین تسلیحات پیشرفته مصرف رسیدند.

مامورین امریکایی این شواهد اشکار را نادیده گرفتند که قوای نظامی پاکستان وجوه تادیه شده را در راستای اهداف سیاست خارجی امریکا بکار نمی برند. با وجودیکه امریکا عملاً ثلث بودیجه نظامی پاکستانرا در سال ۲۰۰۷ سبسایدی نمود. پاکستان در سال ۲۰۰۸ با بحران کسر در بیلانس پرداخت خویش مواجه بود که ۸ بلیون دالر قرضه را از سازمان وجهی بین المللی پول با شرایط طاقت فرسای ساختاری بدست آورد.

بر اساس راپور اداره فقر پروگرام انکشافی ملل متحد ۴۹ فیصد مردم پاکستان بیسواد بوده و انگشور در میان ۱۳۵ کشور فقیر جهان جای ۱۰۱، هند جای ۸۸ و ترکیه جای ۴۰ را احراز نموده اند.

بکاربرد طیارات بدون سر نشین مجهز با سیستم سلاح های دور برد از انکشافات جدید در ساحه اختراعات نظامی امریکا شمرده میشود. طیارات بدون سر نشین سالیان نود صرفاً دارای سیستم جاسوسی بودند. لیک از سال ۲۰۰۱ بدینطرف پنتاگون کوشید تا چنین طیارات را با راکتهای لیزر ما فوق صوت تجهیز و تجربه نماید. این امر مورد حمایت خاص سی آی ای که خواستار نابودی بن لادن بود، قرار گرفت. طیارات مجهز با سیستم جدید که از پایگاه مستقر در فلوریدا توسط سیستم رادار کنترل میشود، برای اولین بار در هفت اکتبر ۲۰۰۱ در جنگهای افغانستان بکار گرفته شدند.

طیارات بی سر نشین در اوایل سال ۲۰۰۴ در مناطق قبایلی فدرال به فعالیت آغاز نمودند. حملات چنین طیارات در سال متذکره به یک و در سالهای بعدی به دو تا پنج حمله میرسید. تعداد این حملات در سال ۲۰۰۸ به ۳۵ و در سال ۲۰۱۰ به ۹۹ حمله بالغ گردید. به نقل از راپور انستیتوت بروکلن واشنگتن در اثر این حملات در برابر هر یک جنگجو ده فرد ملکی نیز حیات خویش را از دست دادند.

انستیتوت بین المللی مطالعات استراتژیک پاکستان را مرکز رسمی جهادیزم جهانی خواند. به اساس ارزیابی های دست داشته افسران پاکستانی موجودیت امریکایان را در افغانستان در آغاز سال ۲۰۱۰ به حیث فکتور بی ثباتی خوانده و از بحث در مورد خروج آنان استقبال نمودند. آنان علاقمندی خویش را به عناصر اسلامگرای داخلی جهت مقابله با هند و بکاربرد آنان در جهاد کشمیر ابراز داشتند.

بعضی ها تأکید ورزیدند که کمکهای سی آی اس به طالبان مانند آفتاب روشن است. اعضای طالبان اذعان داشتند که در کلیه جلسات شورای کوئته سه تا هفت عضو سی آی اس به حیث ناظر شرکت میورزند.

بقول یکی از افسران پاکستانی که نخواست اسم اش افشا شود، هدف از زندانی ساختن ملا برادر انبود تا به شورای کوئته گو شزد نمایم که ما حامی طالبان بوده و آنان به ما وابسته اند. ما به آنها اجازه نمیدهم تا با کرزی و هند یها تماس برقرار نمایند. پاکستان میخواهد تا در مذاکرات استراتژیک نقش واسط را ایفا نماید. بدین منظور بود که پاکستان در سال ۲۰۱۰ آمادگی نشان داد تا نقش میانجی را میان دولت کابل و شبکه حقانی ایفا نماید.

زما نیکه امریکاییها اشکارا در جستجوی استراتژی خروج از افغانستان میباشند، این امر بالنوبه پاکستانیها را به آن واداشته تا پلان جیو پولتیک عنعنوی خویش را فعالتر نموده و سود خویش را از نا حیه پناه دادن و کنترل طالبان بدست آورند.

در رابطه به انکشافات افغانستان برای اولین بار در تاریخ اینکشور پلان غرب جهت دولت سازی در زمان پس از سقوط طالبان، شمعۀ از امید به پیروزی را روشن ساخت. پس از دهه های جنگ داخلی و مخاصمات، مردم افغانستان آماده پذیرش کمکهای بین المللی و مفکوره ایجاد حکومت کارا بودند. ولی در این راستا کاری صورت نگرفت.

در واقعیت امریکاییها شبکه از عناصر فاسد و جنگسالاران کو چک را غرض تعقیب اهداف ضد تروریستی خویش بقدرت رسانیدند که خود قربانی استراتژی مغلق، اجندای نا همگون و تصمیم گیری غیر انعطاف پذیر شدند.

وجوه کمک و انکشاف از طریق چینل پیچیده سازمانهای دولتی حکومتی و غیر حکومتی و کمپنیهای شخصی توزیع گردید که بعوض تقویت حکومت نو پا در افغانستان در عمل آنرا کاملاً نادیده گرفتند.

این مسئله بدین مفهوم نیست که جامعه بین المللی کمکهای انکشافی خویش را به افغانستان متوقف سازد. علاوه بر ایفای مسوولیت اخلاقی غرض تهیه کمک به مردم جنگ زده این سرزمین، باید ساختمان زیر بنا ها، خدمات صحتی و معارف گسترش یابد. این پروژه ها باید پاسخگوی نیازمندی های جامعه افغانی بوده و از خیالات و آرزوهای واهی غیر قابل دسترسی چون دولت سازی مدرن میرا باشد.

زمانیکه روزنه فرصتها مسدود شد، نیروهای مداخله گر به اجندای عنعنوی دولت سازی رو آوردند. این امر منجر به احیای مجدد طالبان گردید که از مساعدت بقایای القاعده و بیروکراسی دستگاه امنیتی پاکستان مستفید گردیدند. این بیروکراسی بر تناب نازکی میان برخورد عنعنوی استراتژیک در قبال افغانستان و ائتلاف غربی ها که از تهدید تروریزم بین المللی هنوز هراسان بودند، گام میگذاشت.

با وجود عدم پیش بینی های موفقیت آمیز در مورد افغانستان، میتوان به بعضی حدسیات منطقی دست زد. حکومت کرزی هیچگاه نخواهد توانست به چیزی که شبیه کنترل کشور باشد، دست یابد. پیروزی قاطع بر شورشیان در جنوب و شرق کشور غیر قابل دسترسی است. پاکستان هیچگاه نمیتواند مناطق قبایلی همسرحد با افغانستان را تحت کنترل کامل

خویش در آورد. نمیتوان بیک راه حل با ثبات و طولانی مگر آنکه نگرانیهای استراتژیک پاکستان مد نظر گرفته شود. دست یافت. عناصری از طالبان بالا خره به نوعی از حل و فصل سیاسی کشانیده میشوند که شرایط آن به مذاق غرب نا خوشایند خواهد بود.

تهدید نسبی تسلط قدرت طالبان بر سراسر افغان نستان خیلی بعید است. ایالات متحده میتواند چنین خطر را حتی سهل تر از آنکه طالبان را از قدرت بر انداخت، دفع نماید. هر نیروی طالبی که بکوشد بطرف کابل مارش نماید، به همان سر نوشت سال ۲۰۰۱ توسط قوای هوایی امریکا مواجه خواهد شد.

طرز تفکر جدید بر نیل و دستیابی بر حل و فصل سیاسی منطقوی بنا یافته است نه بر اینکه تمام امید را به ترمیم ساختمان، رویه و مؤثریت حکومت کابل معطوف داشت.

پایان